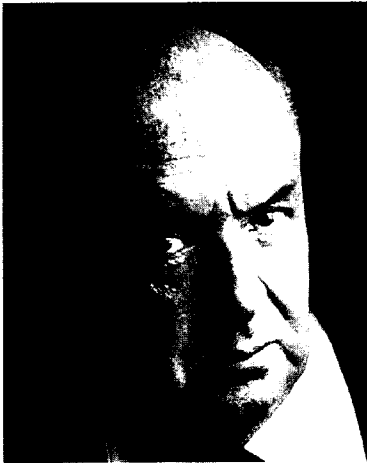


ناباکوف مترجم

وایت میسن

ترجمه علیرضا اکبری



در سال ۱۹۴۳، ولادیمیر ناباکوف که تازه از پاریس اشغال شده بازگشته بود مقاله‌ای نوشت که مانند موعظه‌های مذهبی سرشار از عذاب و عقوبت دوزخ بود. این مقاله که می‌خواست دمار از روزگار هر چه مرتد و ملحد برآرد «هنر ترجمه» نام داشت: «سه مرتبه از معصیت، در دنیای غریب تناسخ زبانی قابل تشخیص است. نخستین و پایین‌ترین مرتبه شامل اشتباهات فاحشی است که از بی‌دانشی مترجم یا اطلاعات غلط او ناشی می‌شود. این اشتباهات تنها

نتیجه ضعف انسانی است و از این رو قابل چشم‌پوشی. گام بعدی به سوی دوزخ را مترجمی برمی‌دارد که به عمد واژگان یا عباراتی را که درک نمی‌کند یا گمان می‌کند که به نظر خوانندگان احتمالی متن نامفهوم یا قبیح جلوه‌کند، نادیده می‌گیرد. و بالاخره مترجم زمانی به سومین و نهایت درجهٔ دنانت سقوط می‌کند که شاهکاری ادبی را به منظور سازگار شدن با ذائقه و تعصبات یک جامعه خاص با ترفندهایی ویژه و به شکلی گستاخانه طوری تغییر دهد که زیباتر از آن چه هست جلوه‌کند. این کار جنایت است و چنین مترجمی را باید همچون سارقین ادبی در دوران امپراتوری روم، به غل و زنجیر سپرد.»

با اینکه ناباکوف همه عمر نسبت به کلیسا و هر نوع مذهب بی‌اعتنا بود، لحن کلام او در این مقاله متأثر از کتاب مقدس است. او از اشتباهات مربوط به بی‌دقتی و «زیباسازی» متن با عنوان «معصیت» و «دنانت» یاد می‌کند. گناهایی که مترجم را به «دوزخ» رهنمون میشوند و او

را در خور «مجازات» می‌کند، مجازاتی همانقدر متعصبانه که در گذشته‌های دور گریبان‌گیر مترجمین کتاب مقدس می‌شد. اصالت تألیف در نظر ناباکوف جلوه‌ای مقدس داشت. این باور از کودکی او نشأت می‌گرفت. او در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش می‌گوید: «من کودکی دوزبانه بودم (انگلیسی و روسی) و در پنج سالگی‌ام زبان فرانسه هم اضافه شد.» او در دوران کودکی ونوجوانی مجموعه‌ای از کتابها را از نویسندگانی چون ژول ورن، ولز، براونینگ، کیتس، فلوربر، رمبو، چخوف و تولستوی به زبان اصلی مطالعه می‌کند و به این ترتیب کمی قبل از روی آوردن به ترجمه به چنین پس‌زمینه چندزبانه‌ای مجهز می‌شود.

نخستین موقعیت در بیست‌سالگی برایش پیش می‌آید. میان ناباکوف و پدرش ولادیمیر دمیترویویچ ناباکوف بحثی در می‌گیرد درباره رومن رولان نویسنده برجسته فرانسوی که آخرین رمانش با عنوان «کولابرونیون» به منظور ایجاد حال و هوایی قرن شانزدهمی به نحوی رابله‌وار ترجمه شده بود. پدر ناباکوف معتقد بود که چنین سبک پرتکلفی که سرشار از بازی‌های کلامی و جلوه‌های موسیقایی است، کار مترجمان امروزی را مشکل خواهد کرد. این حرف آتش جاه طلبی ناباکوف جوان را شعله‌ور کرد و او با پدرش شرط بست که می‌تواند این اثر را با حفظ ضرباهنگ و وزن کلمات به روسی ترجمه کند. این که پدر و پسر بر سر چه چیز شرط بستند برما پوشیده است، اما نتیجه آن را می‌دانیم. عنوان «کولابرونیون» در ترجمه به «نیکالکاپرسیک» تبدیل شد و نقدهای مثبتی درباره کتاب نوشته شد که کارهای بیشتری را برای مترجمش به ارمغان آورد.

در سال ۱۹۲۲ نابوکوف که تازه از دانشگاه کمبریج فارغ‌التحصیل شده و به برلین نقل مکان کرده بود با پیشنهاد ترجمه‌ای دشوار از سوی یک ناشر مواجه می‌شود. او پنج دلار آمریکایی را به عنوان پیش پرداخت در جیبش می‌گذارد و با ترجمه «آلیس در سرزمین عجایب» به روسی موافقت می‌کند. ناباکوف به مانند ترجمه «کولابرونیون» در این ترجمه هم سعی کرد یکنواختی ضرباهنگ و موسیقی نثر کتاب را بازآفرینی کند. ورا، همسر ناباکوف حدود نیم قرن بعد اذعان می‌کند که او برای باز آفرینی ترفند های کلامی لوییس کارول زحمت بسیار کشیده بود. ناباکوف ایهام‌ها و واژه‌های دو پهلویی را که ممکن بود با ترجمه تحت اللفظی کاملاً از بین بروند به صورت آزاد بازآفرینی کرد. او به آن دسته از جزئیات مربوط به تاریخ بریتانیا که ممکن بود خواننده روس را گیج کند رنگ و بوی بومی بخشید.

مثلاً موش فرانسوی که با ویلیام فاتح به انگلستان آمده تبدیل شد به موشی که از عقب نشینی ناپلئون به جا مانده است. امروز ترجمه ناباکوف بیست و سه ساله از «آلیس در سرزمین عجایب» در میان هفتاد ترجمه دیگری که طی سالیان متمادی از این کتاب عرضه شده است، والاترین جایگاه را به خود اختصاص داده و این نشان می‌دهد که او در ایفای نقش مؤلف وار مترجم موفق بوده است.

بیست سال بعد، زمانی که آلمان نازی در اروپا پیشروی می‌کرد ناباکوف که به آمریکا مهاجرت کرده بود اعتقادش به ترجمه آزاد، دستخوش تحولی اساسی شد. این تحول طی اولین زمستانی که او در سال ۱۹۴۰-۴۱ در نیویورک گذراند آغاز شد. او روزهایش را زیر ابرهای نقاشی شده روی سقف و در کنار انبوهی از مطالعه کنندگان حاضر در تالار مطالعه کتابخانه مرکزی نیویورک می‌گذراند و در حال نگارش طرح درس هایش درباره نویسندگان اروپایی برای واحدهای درسی بود که طی هیجده سال بعد از آن تاریخ در دانشگاه‌های مختلف آمریکا تدریس کرد. برایان بوید زندگینامه‌نویس ناباکوف درباره روزهایی که او در کتابخانه سپری کرده بود می‌نویسد: «او بعدها تخمین می‌زد که در آن روزها در حدود صد طرح درس با سرعتی معادل ۲۰ صفحه در ساعت و در کل حدود دو هزار صفحه مطلب آماده کرده بود. در این مدت نامه‌ای به دوستانش نوشت چرا که می‌بایست سخت کار می‌کرد.»

هر کسی می‌تواند فشار این دوره کاری را با نگاهی به حاشیه کتابهایی که ناباکوف طی دو دهه بعد تدریس کرد حس کند. این کتابها که ترجمه آثار کلاسیک اروپایی بودند و ناباکوف به خوبی با نسخه اصلی آنها آشنایی داشت پر بودند از کلمات و عباراتی که دورشان با قلمی عیب یاب و خستگی ناپذیر خط کشیده شده بود. به عنوان نمونه می‌توان به ترجمه ای قدیمی از «مسخ» کافکا اشاره کرد. ناباکوف تقریباً کل این متن را با معادل‌هایی که به جای کلمات مترجم انتخاب کرده میان نویسی کرده است. هر خواننده ای می‌تواند اصلاحات او را در میان سه مرتبه از شری که پیش‌تر در مقاله موعظه وارش «هنر ترجمه» برشمرده است، طبقه‌بندی کند. او اشتباهات ناشی از بی دقتی را به این شکل اصلاح می‌کند: «مستخدمه پیر او را سرگین غلتان خطاب می‌کرد» (نه آن طور که در این ترجمه احمقانه ذکر شده: سوسک حمام). او به لغاتی که مترجم نادیده گرفته توجه می‌کند، مثلاً عبارت «صدای خوردن باران به شیشه شنیده می‌شد» تبدیل می‌شود به «صدای برخورد قطرات باران با لبه بیرونی روکش فلزی

تاچه جلوه پنجره شنیده می‌شد» او همچنین دلیل ساده‌سازی عباراتی را که «گستاخانه» زیبای سازی شده اند این طور توضیح می‌دهد: «در توالی خیال انگیز این جملات ضرباهنگی رواد وجود دارد. او نیمه هشیار است و محمصه‌ای را که در آن گرفتار آمده درک می‌کند بدون ایسر که شگفت زده شود و گویی کودک وار آن را پذیرفته اما همچنان به خاطرات و تجربیات انسانی اش چنگ می‌اندازد.»

ناباکوف هر چه بیشتر برای نوشتن صد طرح درس کدایی خود را درگیر ترجمه می‌کرد بیشتر به مشکل خود پی می‌برد. شرط‌بندی‌هایی که در گذشته روی ترجمه کرده بود به نظرش نادرست می‌آمد. در دهه بیست، زمانی که او با پدرش سر ترجمه «کولابرونیون» شرط بسته بود، حامل خبرهای جدیدی از دنیا برای وطن خود بود. اما حالا در آمریکا می‌دید که این خبرهای قدیمی از وطن پیش از او به اینجا رسیده‌اند. و در این بین هم مورد تحریف قرار گرفته‌اند. او در لابه‌لای اوراق ترجمه کنستانس گارنت از «آناکارینا» می‌نویسد: «این ترجمه یک افتضاح واقعی است. حتی شاید بدتر از ترجمه مادام بواری باشد.» ناباکوف پس از اینکه صفحه به صفحه ترجمه اسکات مونکریف از طرف خانه سوآن (پروست) را با اصلاحاتش پر می‌کند در مقابل این همه «زیباسازی» و «خیانت» اختیار از کف می‌دهد و می‌نویسد این مترجم، دیوانه است.

در سال ۱۹۴۲ ناباکوف که دیدگاه معتدل تری درباره ترجمه پیدا کرده بود در ترجمه نمایشنامه منظوم پوشکین با نام «موتزارت و سالیری» با ادموند ویلسون سردبیر ادبی مجله نیوریبابلیک همکاری کرد. در سال ۱۹۴۵، قطعات کوتاهی که ناباکوف از «یوگنی اونگین» با عنوان rhymed paraphrases ترجمه کرده بود در نقدهای روسی مطرح شد. اما این پایان کار بود. با این که ناباکوف کولابرونیون و آلیس در سرزمین عجایب را به صورت آزاد ترجمه کرده بود، ترجمه‌ای که از قهرمان دوران اثر لرمانتوف در سال ۱۹۵۸ ارائه کرد تحت اللفظی بود. در سال ۱۹۶۰ دو کتاب «آوای نبرد ایگور: یک حماسه قرن دوازدهم» را نیز به همین نحو ترجمه کرد. بعد از آن در سال ۱۹۶۴ ترجمه «یوگنی اونگین» پیش آمد که حدود ده سال از وقت ناباکوف را به خود اختصاص داد (یعنی بیش از زمانی که صرف هر سه رمان از هفده رمانش کرده بود). ناباکوف عقیده داشت این یکی از دو کاری است که او را در خاطرها زنده نگه می‌دارد (کار دیگر رمان لولیتا بود).

امروز لولیتا دیگر جذابیت گذشته را ندارد اما ترجمه یوگنی اونگین همچنان شگفتی برانگیز است. ادموند ویلسون دوست و همکار سابق ناباکوف در مقاله‌ای که برای نیویورک ریویو/و بوکس نوشت او را سخت به باد انتقاد گرفت. او ترجمه ناباکوف را به میان تلی از هیزم شعله‌ور پرتاب کرد، سوختنش را به نظاره نشست، آتش را تیزتر کرد و آنگاه، پشیمان و سراسیمه، آتشی را که برافروخته بود خاموش کرد. او می‌نویسد:

« همه از حسن نیت آقای ناباکوف در دست بردن در زبان انگلیسی و همینطور شوخ طبعی و زیبایی ابتکارات زبانی ایشان آگاهی دارند. همه می‌دانند که او برای مات کردن خواننده‌اش از چه شگردهای غیر متعارفی استفاده می‌کند. اما آدم خیال می‌کند که این بار همین نا متعارف بودن از درخشش او کاسته است. او با تمایلات ساد و مازوخیستی د استایوسکی‌وارش که سارتر هوشمندانه به آن اشاره کرده، سعی می‌کند هم خودش و هم خواننده را با یکنواخت کردن سبک پوشکین و جلوگیری از بروز قدرت (نوشتار) او زجر دهد. وقتی ناباکوف سعی می‌کند اونگین را تحت اللفظی ترجمه کند، حاصل کارش لزوماً همیشه انگلیسی از آب در نمی‌آید.» تغییر ذائقه ناباکوف از ترجمه آزاد به ترجمه تحت اللفظی از نظر ویلسون توجیه ناپذیر و نشانه همان «حمافتی» بود که خود ناباکوف به بسیاری از مترجمان نسبت داده بود. توضیح این سرکوب «استعداد» کار دشواری نیست چرا که بسیار پیش افتاده و انسانی بود. مرد جوانی که آزادانه ترجمه می‌کرد، در ذهنش نیز چنین برخوردی با خوانندگان متن، یا حداقل یکی از آنها که بیشتر فکرش را به خودش اختصاص می‌داد یعنی پدرش، داشت. برای درک این واقعیت نیازی به پیش کشیدن دلایل پیچیده روانی نیست. در آن زمان ناباکوف به کارکرد ذاتی ترجمه که لذت بخشیدن به خواننده است توجه داشت. در حالی که چهارده بعد ترجمه برای او تبدیل به فرآیندی از جنگ با لغات می‌شود که رسالتش ادای دین به مؤلف اثر است. وظیفه وفاداری در هر دوره برای او ارزش یکسانی داشته، تنها جهت‌گیری آن متفاوت بوده است.

به نقل از: نیورپابلیک